

نقش بسامد در دستور؛ نمونه‌هایی از زبان فارسی

محمد راسخ‌مهند (دانشگاه بوعلی سینا، همدان)

چکیده: در این مقاله سعی می‌شود، با ارائه شواهدی از زبان فارسی، بر این فرض در زبان‌شناسی کاربردبنیاد تأکید شود که معانی پربسامد، با صورت‌های زبانی کوتاه‌تر در سطح دستور بیان می‌شوند. بسامد، به عنوان یک عامل نقشی، در شکل‌دهی دستور زبان مؤثر است. تبیین‌های بسامدی مورد اشاره در این مقاله به مباحث مختلف دستوری می‌پردازد؛ از جمله ساخت ملکی، ساخت سببی، بند متممی فعل «خواستن»، گواه‌نمایی، موصولی‌سازی، شمار، و موارد دیگر. نقطه اشتراک مباحث مذکور نشان دادن نقش بسامد در ایجاد ساخت‌های نامتقارن در دستور زبان فارسی است.

کلیدواژه‌ها: بسامد، تبیین نقشی، زبان‌شناسی کاربردبنیاد، نشان‌داری، دستور فارسی.

۱ مقدمه

برخی از زبان‌شناسان بر این عقیده‌اند که مطالعه دستور (توانش) باید جدا از مطالعه کاربرد زبان (کنش) باشد (Chomsky 1965; Newmeyer 2003). اما زبان‌شناسان کاربردبنیاد^۱، که

1. usage-based linguists

شامل زبان‌شناسان نقش‌گرا و شناختی می‌شوند، نظری مخالف این دیدگاه دارند؛ از نظر آنها، کاربرد زبان در شکل‌گیری و تغییر دستور نقش دارد و عوامل نقشی شکل‌دهنده دستورند (Hawkins 1994, 2004, 2014). عوامل نقشی بیرون از نظام ساختاری زبان قرار دارند. عواملی همچون تصویرگونگی^۱، اقتصاد زبانی^۲، پردازش^۳، عوامل کلامی و جریان اطلاعات^۴ دستور را می‌سازند و باعث تغییر آن هم می‌شوند. یکی از مهم‌ترین سازوکارهای نقشی دستورسازی بسامد^۵ است (Bybee & Thompson 1997: 378). در این دیدگاه، دستور نظامی پویاست که از مقولات و محدودیت‌های غیرثابت و متغیر شکل گرفته که بر اساس بسامد وقوع حاصل می‌شوند. تحقیقات زیادی بر نقش بسامد در شکل‌دهی و تغییر دستور تأکید کرده‌اند (Hopper 1987; Bybee & Hopper 2001; Tomasello 2003; Goldberg 2006; Diessel 2007, 2016; Bybee 2007, 2010; Haspelmath 2008 a, b, c). در این مقاله می‌خواهیم، با اتکا به داده‌های زبان فارسی، نشان دهیم چگونه بسامد در شکل‌دهی دستور نقش دارد.

۲ تعریف بسامد

بسامد، یا به عبارت دقیق‌تر بسامد متنی^۶، از سوی نقش‌گرایان به عنوان یک تبیین نقشی برای برخی ویژگی‌ها و پدیده‌های زبانی مطرح است (Croft 2003: 110; Bybee & Thompson 2006; Haspelmath 2008a). کرافت (۲۰۰۳: ۱۰) بسامد را، در کنار تصویرگونگی و اقتصاد، سومین عاملی می‌داند که باعث به وجود آمدن نشان‌داری رده‌شناختی (شرفی مقدم ۱۳۸۵) می‌شود. طبق تعریف کرافت، بسامد متنی (یا موردی^۷ نشان می‌دهد اگر عنصر نشان‌دار یک مقوله به میزان مشخصی به کار رود، موارد عنصر بی‌نشان آن مقوله نیز به آن میزان یا بیشتر به کار می‌روند. به عبارت ساده‌تر، بسامد عنصر بی‌نشان از جفت نشان‌دار خود بیشتر است (Bybee 2011: 134)؛ به عنوان مثال،

1. iconicity

2. language economy

3. processing

4. information flow

5. frequency

6. text frequency

7. token

بسامد اسامی مفرد از اسامی جمع بیشتر است (GREENBERG 1966). معیار بسامد متنی رابطه مستقیم بین ساختار زبان و کاربرد آن را نشان می‌دهد.

در بحث بسامد، موضوع این است که معانی دارای بسامد بالا با صورت‌های کوتاه‌تر بیان می‌شوند؛ یعنی عناصر پربسامد کوتاه‌ترند (Zipf 1935). این مشاهده به قانون زیپف معروف است. این صورت‌های کوتاه، نه تنها در سطح واژگان، بلکه در سطح دستور نیز دیده می‌شوند. نمونه‌ای از صورت کوتاه در واژگان را می‌توان در ضمائر دید. ضمائر در زبان‌های مختلف پربسامد هستند و تکرار می‌شوند و همین باعث می‌شود ضمائر کوتاه و اکثراً یک‌هجایی باشند. پس می‌توان گفت بین صورت و بسامد تطابقی وجود دارد. این تطابق صورت و بسامد باعث می‌شود که ساختار زبان کارآمدتر باشد. عناصری که بسامد بالایی دارند قابل پیش‌بینی‌ترند. محتوای قابل پیش‌بینی یا اصولاً گفته نمی‌شود و یا در صورت بیان با صورت‌های کوتاه گفته می‌شود.

برخی عدم تقارن‌ها^۱ در دستور وجود دارد، به این صورت که برخی مفاهیم دستوری نشانه ندارند، یعنی صورت صفر دارند؛ مانند شمار مفرد (۱- الف)، حالت فاعلی (۲- الف)، زمان حال (۳- الف)، بند متممی با فاعل یکسان (۴- الف) و نظایر آن. در مقابل، مفاهیمی در برابر همین ارزش‌ها نشانه دارند؛ مانند شمار جمع (۱- ب)، حالت مکانی^۲ (۲- ب)، زمان آینده (۳- ب)، بند متممی با فاعل متفاوت (۴- ب) و نظایر آن. پرسش این است که این عدم تقارن‌ها از کجا ناشی می‌شود؟ آیا بسامد می‌تواند پاسخی برای این موارد باشد؟

(۱) الف. کتاب

ب. کتاب‌ها

(۲) الف. احمد آمد.

ب. احمد به تهران رفت.

(۳) الف. می‌روم.

ب. خواهم رفت.

(۴) الف. علی دوست دارد به تهران برود.

ب. من دوست دارم علی به تهران برود.

هسپلمت مواردی را بحث می‌کند که در آنها تبیین بر اساس بسامد می‌تواند جانشین تبیین تصویرگونگی شود. وی، در این مقاله (Haspelmath 2008a)، از سه نوع تصویرگونگی یاد می‌کند که در بحث‌های عدم تقارن دستوری نقش مهمی داشته‌اند، اما می‌توان، با تکیه بر بسامد وقوع، تبیین بهتری به دست داد. این سه نوع تصویرگونگی عبارت‌اند از:

الف) تصویرگونگی کمیّت^۱ به این معنی است که هرچه کمیت معنایی بیشتر باشد، کمیت صورتی که آن معنا را نشان می‌دهد نیز بیشتر است. به عنوان مثال، در اکثر زبان‌ها، صورت مفرد از صورت جمع کوچک‌تر است، زیرا طبق تبیین تصویرگونگی، معنای مفرد از معنای جمع کمتر است؛ پس معنای کمتر و صورت کوچک‌تر.

ب) تصویرگونگی پیچیدگی^۲، که بر اساس آن، معنای پیچیده‌تر با صورت‌های پیچیده‌تر بیان می‌شوند. برای مثال، ساخت‌های سببی، به لحاظ معنایی، از شکل غیرسببی خود پیچیده‌ترند، پس با عبارت پیچیده‌تری هم بیان می‌شوند؛ مانند فعل سببی خوراندن در مقایسه با صورت غیرسببی خوردن.

ج) تصویرگونگی انسجام^۳، که بر اساس آن، مفاهیمی که ارتباط معنایی بیشتری با هم دارند با عبارت منسجم‌تر و نزدیک به هم بیان می‌شوند. برای مثال، در انگلیسی می‌توان گفت my hand، اما در مورد عقربه ساعت باید گفت: the hand of the clock. این نشان‌دهنده انسجام معنایی بیشتر در اشاره به اعضای بدن در ساخت‌های ملکی است.

هسپلمت (Ibid) تبیینی متفاوت برای این پدیده‌ها دارد و می‌گوید دلیل کوتاهی برخی صورت‌ها بسامد بالای آنهاست؛ به عبارتی، هرچه بسامد بیشتر، صورت کوتاه‌تر. ذکر یک نکته درباره مفهوم بسامد مهم است. بسامد مورد نظر در مباحث رده‌شناسی بسامد نسبی^۱ است، نه بسامد مطلق. بر این اساس، در اینجا رابطه بین بسامد یک مقوله و بسامد یک

1. iconicity of quantity
3. iconicity of cohesion

2. iconicity of complexity
4. relative frequency

مقوله دیگر (مثلاً بسامد اسامی مفرد و جمع) مهم است و بسامد مطلق هر طبقه به‌تنهایی اهمیت ندارد. به این ترتیب، صورت مفرد از صورت جمع کوتاه‌تر است، چون در مقایسه بسامد بیشتری دارد؛ و همچنین صفت ساده از صفت برتر و صفت برتر از صفت برترین کوتاه‌ترند، چون به‌ترتیب، بسامد آنها بیشتر است. به نظر وی، در تمام این موارد تصویرگونگی، صورت کوتاه‌تر و منجسم‌تر نسبت به صورت طولانی‌تر و دارای انسجام کمتر، بسامد بیشتری دارد و همین تفاوت بسامد باعث تفاوت صوری آنها شده است و نیازی نیست که به تصویرگونگی در تبیین این موارد اشاره شود. طبق نظر هسپلمت، اگر تصویرگونگی کمیت را قبول کنیم، در بعضی موارد، تبیین پدیده‌ها غلط از آب در می‌آید و گاهی پیش‌بینی‌های حاصل از این تبیین نادرست‌اند. برای مثال، بر اساس آن، باید کلمه ده طولانی‌تر از کلمه هفت، و کلمه بلند بلندتر از کلمه کوتاه باشد. این پیش‌بینی‌ها عموماً نادرست‌اند. در تصویرگونگی پیچیدگی، نوعی تقابل بین بود و نبود یک خصیصه معنایی و تأثیر آن بر صورت زبانی بحث می‌شود. اغلب، تصویرگونگی پیچیدگی را نوعی تصویرگونگی نشان‌داری می‌نامند، که بر اساس آن، معانی نشان‌دار با صورت‌های نشان‌دار بیان می‌شوند. برای مثال، در بیان مقوله شمار، جنس، زمان دستوری، شخص، حالت، و نظایر آن، برخی موارد نشان‌دار تلقی می‌شوند و، در صورت، نشانه‌ای دارند که بیان می‌شود و در تقابل با صورت بی‌نشان قرار می‌گیرند. اما از نظر هسپلمت، پدیده‌های ذکرشده را می‌توان بر اساس بسامد توضیح داد و گفت که در زبان‌ها، صورت‌های بی‌نشان‌تر بسامد بیشتر، و صورت‌های نشان‌دارتر بسامد کمتری دارند. به عنوان نمونه‌ای دیگر از تبیین بر اساس بسامد، هسپلمت می‌گوید یک همگانی در زبان‌های دنیا وجود دارد که طول ضمایر انعکاسی از حیث صوری از طول ضمایر غیرانعکاسی کوتاه‌تر نیست (Haspelmath 2008b). مثلاً در انگلیسی *himself* از *him* بزرگ‌تر است و «خودش» در فارسی (علی خودش را در آینه دید)، از «او» (علی او را دید)، بلندتر است. وی دلیل این همگانی را بسامد می‌داند. وی به نقل از آریل (Ariel 2008: ch.6) عنوان می‌کند که، بر اساس بررسی پیکره‌ای وی، از ۱۰۳ مورد ضمایر ارجاعی به‌کاررفته، ۱۰۱ مورد (۹۸ درصد)

غیرانعکاسی و تنها ۲ مورد (۲ درصد) انعکاسی بوده‌اند. پس بسامد بالا در این حیظه نیز باعث کاهش اندازه صورت زبانی شده است.

هسپلمت (۲۰۰۰)، با نقد دیدگاه‌های نیومایر^۱ (۱۹۹۸)، که به بسامد به عنوان یک تبیین نقشی شک می‌کند، می‌گوید که هر نقش‌گرایی قبول دارد که بسامد به خودی خود باعث کوتاه‌تر شدن تکواژ مفرد از تکواژ جمع نمی‌شود، بلکه اصلی مانند سهولت تولید است که باعث می‌شود موارد پربسامد از موارد کم‌بسامدتر کوتاه‌تر شوند. یا حتی می‌توان گفت کوتاهی عناصر پربسامد فقط به دلیل سهولت تولید نیست، بلکه می‌تواند دلیل تاریخی داشته باشد؛ مثلاً یک سخنگو شکل کامل یک واژه را نگفته است و آن را کوتاه کرده، اما چون این واژه پربسامد بوده شکل کوتاه‌شده آن نیز مقبولیت یافته است. کرافت (۲۰۰۳: ۱۱۶) در نتیجه‌گیری بحث تصویرگونگی، اقتصاد و بسامد می‌پرسد چرا زبان‌ها باید مفاهیم را تصویرگونه یا اقتصادی نمایش دهند. به نظر او، اقتصاد و تصویرگونگی حاصل ارتباط به روشی کارآمدند و، در زبان‌شناسی، کارایی^۲ را باید در ملاحظات پردازشی جست‌وجو کرد؛ یعنی اقتصاد یک پدیده پردازشی است، زیرا با کوتاه‌تر کردن صورت و کم کردن تعداد صورت‌های زبانی، کارایی پردازش برای سخنگویان زبان بالاتر می‌رود. از طرفی، تصویرگونگی نیز در نهایت به پردازش ربط دارد؛ زیرا هرچه زبان به تجربه غیرزبانی نزدیک‌تر باشد ذخیره کردن، یادآوری و ارتباط با آن ساده‌تر می‌شود (Givón 1985: 189). پس پردازش در بطن این تبیین‌های نقشی قرار دارد و اقتصاد و تصویرگونگی ظهور و بروز متفاوت این عامل‌اند. دوبوا (Du Bois 1985: 363) می‌گوید «دستور زبان‌ها چیزی را بهتر نشان می‌دهند که سخنگویان بیشتر به کار می‌برند»؛ و نشان دادن بهتر در دستور زبان یعنی صورتی که هم اقتصادی باشد و هم تصویرگونه. در ادامه، به بررسی مواردی از دستور زبان فارسی می‌پردازیم که در آنها می‌توان، بر اساس بسامد، تبیینی از چرایی این پدیده‌ها ارائه داد.

۳ نمونه‌هایی از تبیین بسامدی

در این بخش به ساخت‌هایی از دستور زبان فارسی اشاره می‌کنیم که بسامد بالا در شکل‌گیری آنها مؤثر بوده است. در این ساخت‌ها، ممکن است تبیین نقشی دیگر مانند تصویرگونگی، سادگی پردازش، و مواردی نظیر آن نیز دخیل باشد. لزوماً این تبیین‌ها در تقابل با تبیین بسامد نیستند، بلکه در اکثر اوقات هم‌راستا با آن هستند.

۳-۱ ساخت‌های ملکی

به عنوان نمونه‌ای از تبیین بر اساس بسامد، می‌توان به مفهوم مالکیت^۱ اشاره کرد. در بیان مفهوم مالکیت، رابطه میان مالک و مملوک نشان داده می‌شود. مفهوم مالکیت به دو صورت بیان می‌شود؛ یکی مالکیت اسمی که رابطه بین این دو به صورت توصیفی یا وابسته اسمی بیان می‌شود و دیگری مالکیت محمولی^۲ که از جمله برای نشان دادن این رابطه استفاده می‌شود (STASSEN 1997). در ادامه، به رابطه مالکیت اسمی در ساخت‌های ملکی غیرتعلق^۳ و تعلق^۴ می‌پردازیم. ساخت‌های ملکی غیرتعلق به مواردی اشاره دارد که رابطه بین مالک و مملوک همیشگی نیست، و می‌توان آنها را از هم جدا کرد (مثلاً ماشین حسن)؛ اما در رابطه تعلق رابطه مالک و مملوک همیشگی است و نمی‌توان آنها را از هم جدا کرد (مانند دست من یا پدر علی). هایمن عنوان کرد که به عنوان یک همگانی در زبان‌های جهان نشانه مالکیت تعلق کمتر یا برابر با نشانه مالکیت غیرتعلق است. وقتی فاصله مفهومی کم است، مانند مورد تعلق، فاصله زبانی نیز کم است؛ اما وقتی فاصله مفهومی بیشتر است، فاصله زبانی نیز بیشتر است (HAIMAN 1983: 782). اما هسپلمت دلیل دیگری در تبیین رابطه ساخت‌های ملکی تعلق و غیرتعلق دارد. وی عنوان می‌کند که، برخلاف نظر هایمن (۱۹۸۳)، رابطه بین صورت و معنی در ساخت‌های ملکی تعلق و غیرتعلق همیشه با تصویرگونگی قابل تبیین

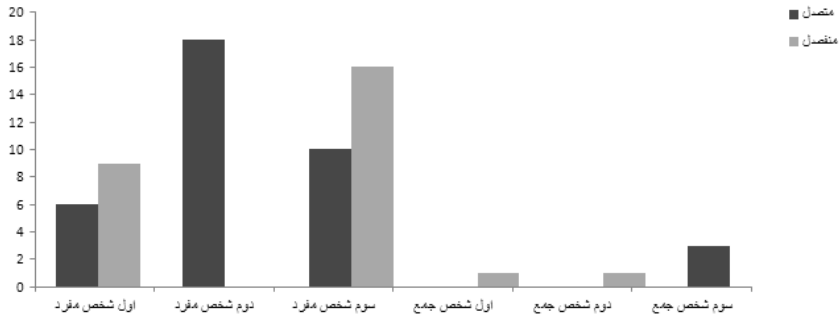
-
1. possession
 2. predicative possession
 3. alienable
 4. inalienable

نیست، بلکه با اقتصاد زبانی و بسامد در ارتباط است (Haspelmath 2008b).

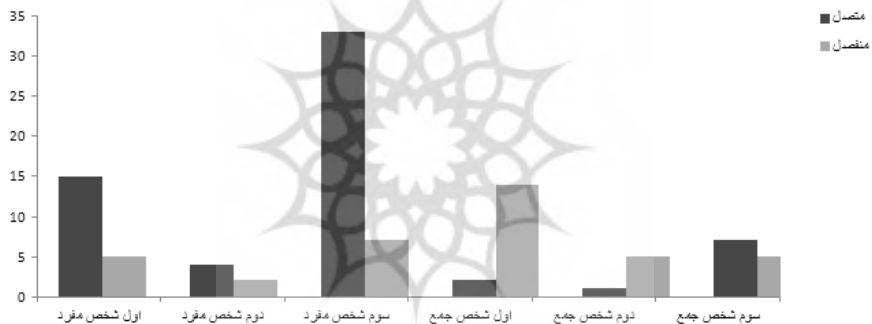
در زبان فارسی نیز دو شیوه برای نشان دادن مالکیت اسمی وجود دارد: یکی شیوه «اسم + اضافه + اسم/ ضمیر»، مانند کتاب حسن، کتاب او، پدر حسن یا پدر او؛ و دیگری «اسم + واژه‌بست ضمیری»، مانند کتابش یا پدرش. این دو امکان مختلف هم با اسامی تعلق‌ی کاربرد دارند و هم اسامی غیرتعلق‌ی. با این اوصاف می‌توان پرسید آیا در زبان فارسی واژه‌بست‌ها بیشتر در ساخت‌های ملکی تعلق‌ی به کار می‌روند یا ساخت‌های ملکی غیرتعلق‌ی؛ و دیگر اینکه آیا بسامد ساخت‌های ملکی تعلق‌ی بیشتر است یا غیرتعلق‌ی.

با بررسی دو الگوی مالکیت اسمی در ساخت‌های ملکی تعلق‌ی و غیرتعلق‌ی در زبان فارسی و تبیین بسامدی آنها، مشخص می‌شود که زبان فارسی هم می‌تواند ساخت ملکی اسمی را با ضمیر آزاد نشان دهد (مانند کتاب من، پدر من) و هم با پی‌بست ضمیری (مانند کتابم، پدرم). بر اساس اصل بسامد، فرض بر این است که ساخت‌های اضافی که با پی‌بست‌های ضمیری به کار می‌روند، به احتمال زیاد، با مالکیت تعلق‌ی (مانند اعضای بدن و خویشاوندان) به کار می‌روند، اما ضمائر آزاد بیشتر با مالکیت غیرتعلق‌ی به کار می‌روند. برای بررسی ساخت ملکی غیرتعلق‌ی از هشت نمونه کتاب، ماشین، میز، ساعت، دفتر، کیف، لباس و خانه استفاده کرده‌ایم؛ و برای بررسی ساخت ملکی تعلق‌ی از هشت نمونه دست، چشم، پا، گوش، پدر، مادر، برادر و خواهر استفاده کرده‌ایم. این کلمات در پیکره بی‌جن خان^۱ بررسی شده است. به عنوان مثال، کاربرد دو واژه کتاب و چشم را در ساخت‌های ملکی با هم مقایسه کرده‌ایم. با تحلیل داده‌ها، نتیجه به دست آمده این است که بسامد کاربرد اسامی تعلق‌ی در ساخت‌های ملکی بیشتر از اسامی غیرتعلق‌ی است. به عنوان مثال، در نمودارهای زیر مقایسه دو واژه کتاب و چشم در ساخت‌های ملکی مشخص شده است.

1. <http://dadegan.ir/catalog/bijankhan>



نمودار ۱ - کلمه «کتاب» (مملوک در ساخت ملکی غیر تعلقی)



نمودار ۲ - کلمه «چشم» (مملوک در ساخت ملکی تعلقی)

پرسش دیگری که مطرح شده این است که در زبان فارسی واژه‌بست‌های ضمیری بیشتر با ساخت‌های ملکی غیرتعلقی به کار می‌روند یا با ساخت‌های ملکی تعلقی؟ از تحلیل آماری کل نمونه‌هایی که از هر دو نوع ساخت ملکی آورده شد، مشخص شد که میزان کاربرد واژه‌بست‌های ضمیری فارسی در ساخت‌های ملکی اسامی تعلقی نسبت به اسامی غیرتعلقی، به میزان قابل توجهی، بیشتر است. در ساخت‌های ملکی تعلقی (مانند دستم)، ۵۶۲ مورد واژه‌بست استفاده شده، که برابر با ۷۷ درصد کل میزان استفاده اسامی در ساخت ملکی است و تنها ۲۳ درصد با ضمیر منفصل به کار رفته است. در مقابل، میزان کاربرد

واژه‌بست‌ها در ساخت‌های ملکی غیرتعلقی، به میزان قابل توجهی، کمتر بوده است. در این نوع ساخت، در ۱۱۹ مورد، از واژه‌بست استفاده شده که، در مقایسه با ۵۶۲ مورد مربوط به ضمائر منفصل، بسامد بسیار کمتری را نشان می‌دهد. در مقابل، وقتی میزان کاربرد هر دو ساخت را با ضمائر منفصل مقایسه می‌کنیم، اسامی غیرتعلقی ۳۲ درصد و اسامی تعلقی فقط ۲۳ درصد با ضمائر منفصل به کار رفته‌اند. پس، در مقایسه با میزان بسامد هر ساخت با واژه‌بست‌ها، ساخت ملکی غیرتعلقی بسامد بیشتری در استفاده از ضمائر منفصل داشته است. می‌توان گفت کاربرد اسامی غیرتعلقی در ساخت‌های ملکی به میزان قابل توجهی، بیشتر از اسامی تعلقی است؛ و به دلیل بسامد بالاتر، سخنگویان بیشتر مایل‌اند در ساخت ملکی تعلقی صورت‌های کوتاه‌تر، مانند واژه‌بست‌ها، را به کار ببرند.

۲-۳ جزء فعلی در افعال دوگانه

در زبان فارسی، به ویژه فارسی محاوره‌ای و نوشتار غیررسمی، جملاتی وجود دارند که در آنها چند فعل درکنار هم آمده‌اند:

(۵) بگیر بشین ببینم چی می‌گی.

گرفت خوابید روی تخت.

عمرم تمام شد رفت.

علی مُرد رفت.

بیا آدم شو.

بیا ازدواج کن.

اوادم بخوابم دیدم در می‌زنند.

این تزت را بشین بنویس.

با احمد دعوام شد گذاشت رفت.

دوستم برگشت گفت به تو مربوط نیست.

نگارنده (راسخ‌مهند ۱۳۹۳) این افعال را، که از توالی دو فعل ساخته می‌شوند، افعال دوگانه نامیده است. در ساخت این افعال، افعالی مانند گرفتن، رفتن، آمدن، نشستن، گذاشتن و برگشتن

به کار می‌روند. شواهد ارائه شده از سوی راسخ‌مهند (۱۳۹۳) نشان می‌دهد که این افعال، در این ساخت، از معنای اصلی خود تهی گشته‌اند و نقش دیگری گرفته‌اند. در این نقش جدید، آنها غالباً به یک فعلِ نمودی نزدیک شده‌اند و شروع، اتمام یا ویژگی مشابه دیگری از فعل اصلی را نشان می‌دهند. هرچند، با اینکه این افعال از این حیث بسیار شبیه افعال معین شده‌اند، ولی هنوز، به لحاظ ویژگی‌های ساختی، به فعل معین تمام‌عیار تبدیل نشده‌اند.

یکی از پرسش‌هایی که در مورد این ساخت مطرح می‌شود این است که چرا زبان فارسی از این افعال برای این کار استفاده می‌کند؛ مثلاً چرا با افعالی مثل خندیدن، رقصیدن، خواندن، خوابیدن و نظایر آن فعل دوگانه ساخته نمی‌شود؟ در زبان‌های دیگر هم تمام افعال نمی‌توانند دستوری شوند و مثلاً به فعل معین تبدیل شوند (Hopper & Traugott 2003). یکی از دلایل استفاده از این افعال می‌تواند بسامد بالای آنها باشد. دوبوا (Du Bois 1985: 36) می‌گوید: «هر کاری را که سخنگویان بیشتر انجام می‌دهند، دستور زبان بهتر رمزگذاری می‌کند»؛ یعنی نقش‌های زبانی که در کاربرد زبان بیشتر به کار می‌روند، بیشتر و بهتر از سوی دستور زبان به نمایش درمی‌آیند. بایبی (Bybee 2003: 336) نیز عنوان می‌کند که بسامد نه تنها نتیجه دستوری‌شدگی است، بلکه می‌تواند عامل مهمی در این فرایند باشد و به عنوان نیروی فعال عمل کند. بایبی بر آن است که بالا بودن بسامد باعث می‌شود معنای قاموسی یک واژه تضعیف شود، و تغییرات آوایی و واجی در آن شروع شود. تضعیف معنایی واژه باعث می‌شود که آن واژه در بافت‌های بیشتری به کار رود و نقش‌هایی را ایفا کند که قبلاً نداشته است. تراگو و هاینه در مورد نقش بسامد در دستوری‌شدگی می‌نویسند:

وقتی صورت A به دلیل بافت معنایی و برجستگی بتواند دستوری شود، شرط دیگری لازم است تا دستوری‌شدگی رخ دهد. این صورت باید با بسامد بالا به کار رود. هرچه صورتی دستوری‌تر باشد، بیشتر به کار می‌رود. پس بذر دستوری‌شدگی در شرایطی به بار می‌نشیند که تناسب معنایی، برجستگی و بسامد در آن حضور داشته باشد. در واقع، فقط شرط سوم است که منجر به دستوری‌شدگی می‌شود (Traugott & Heine 1991: 9).

بر اساس این رویکرد، هر دستور زبانی حاصل تاریخچه منحصربه‌فرد دستوری‌شدگی

است. در جدول زیر، بیست فعل پربسامد زبان فارسی، به ترتیب، به نقل از بی‌جن‌خان و محسنی (۱۳۹۱) آمده است.

جدول ۱ - بیست فعل پربسامد زبان فارسی

۶۶۰۵۸ (۴) داشتن	۱۱۷۷۷۹ (۳) شدن	۱۴۰۱۳۶ (۲) کردن	۱۸۰۶۷۵ (۱) بودن
۲۳۲۶۰ (۸) توانستن	۲۵۹۳۴ (۷) گرفتن	۳۶۸۴۳ (۶) گفتن	۴۲۰۵۹ (۵) دادن
۱۱۷۳۶ (۱۲) یافتن	۱۲۲۳۳ (۱۱) رسیدن	۱۳۴۶۹ (۱۰) آمدن	۲۰۲۷۹ (۹) بایستن
۹۲۰۵ (۱۶) افزودن	۹۳۰۵ (۱۵) دانستن	۱۰۷۰۸ (۱۴) نمودن	۱۱۲۲۰ (۱۳) رفتن
۷۳۴۱ (۲۰) خواستن	۷۹۵۱ (۱۹) ساختن	۸۲۹۵ (۱۸) دیدن	۸۳۹۷ (۱۷) آوردن

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، افعالی که در زبان فارسی می‌توانند فعل فرعی در ساخت فعل دوگانه باشند، به ترتیب، در جایگاه‌های ۶ (گفتن)، ۷ (گرفتن)، ۱۰ (آمدن)، و ۱۳ (رفتن) قرار دارند. پس افعالی که برای این منظور انتخاب می‌شوند افعالی پربسامدند؛ یعنی دلیل اینکه این افعال برای ساخت دوگانه به کار می‌روند، بسامد بالای آنهاست.

نکته قابل توجه در مورد جدول فوق این است که، از میان این افعالِ پرکاربرد زبان فارسی، همه آنها دستوری شده‌اند. از آن میان بودن، شدن، داشتن، توانستن، بایستن، و خواستن به فعل معین تبدیل شده‌اند (مانند علی آمده بود، مردم کشته شدند، دیروز داشتم ورزش می‌کردم که علی را دیدم، علی می‌تواند بیاید، علی باید بیاید، احمد خواهد رفت). معین‌شدگی این افعال حاصل بسامد بالاست و البته این فرایند به نوبه خود باعث افزایش بسامد نیز می‌شود (نغزگوی‌کهن ۱۳۸۹). افعالی مانند کردن، گفتن، رسیدن، نمودن، آوردن، دیدن و ساختن به هم‌کرد فعل مرکب (دبیرمقدم ۱۳۸۸) تبدیل شده‌اند. به این ترتیب، می‌توان نتیجه گرفت که بسامد یکی از دلایل نقشی ساخته شدن افعال دوگانه در زبان فارسی است.

تامسون و هاپر (Thompson & Hopper 2001: 49)، با اشاره به بحث بسامد افعال، می‌گویند: هرچه افعال دارای بسامد بالایی باشند، احتمال داشتن ساخت موضوعی ثابت در آنها کم است. آنها فعل get را در انگلیسی مثال می‌زنند که فعل بسیار پربسامدی است، اما

ساخت موضوعی یا، به عبارتی، معنای واژگانی مشخصی ندارد. اگر به افعال پربسامد فارسی نیز نگاه کنیم، چنین برداشتی می‌توان کرد. مثلاً بر اساس جملاتی مانند جملات (۶)، چه ساخت موضوعی یا معنای مشخص واژگانی را می‌توان برای فعل آوردن تعیین کرد؟

(۶) احمد برایم کتاب آورد.

دوستم به او ایمان آورد.

این حرف خورش را به جوش آورد.

نویسنده داستانی تازه آورد.

او را تنها گیر آورد.

مریم دوباره بچه آورد.

جملاتی از این دست – چه فعل آنها را ساده، مرکب، اصطلاحی، گروهی، یا هر اسم دیگری بنامیم – با افعالی ساخته می‌شوند که بسامد بالایی دارند و بسامد عاملی تعیین‌کننده در ایجاد چنین ساخت‌هایی در زبان فارسی است.

۳-۳ کاربرد افعال در نقش نشانه‌گواه‌نمایی

در زبان فارسی، مانند بسیاری از زبان‌های دیگر، افعالی هستند که متمم آنها باید یا می‌تواند بند متممی باشد؛ مانند گفتن، شنیدن، مجبور کردن، حدس زدن، دانستن، آرزو کردن و نظایر آن. گیون (Givón 2001: 41) این افعال را، از حیث معنایی، به سه طبقه تقسیم می‌کند: (۱) وجهی^۱ (مانند خواستن، آرزو کردن)، (۲) بهره‌کشی^۲ (مانند پرسیدن، دستور دادن)، (۳) ادراکی – شناختی – بیانی^۳ (مانند فهمیدن، دانستن، گفتن). در اینجا قصد نداریم به تفاوت‌های نحوی و معنایی این سه طبقه مختلف پردازیم (برای بحث در این زمینه اخلاقی ۱۳۸۹، ایزدی ۱۳۹۵). نکته مورد بحث ما این است که گاهی افعالی از طبقه افعال ادراکی – شناختی – بیانی، به نشانه‌گواه‌نمایی^۴ در زبان فارسی تبدیل می‌شوند. در بسیاری از زبان‌ها، منبع به دست آمدن

1. modality

3. perception-cognition-utterance

2. manipulative

4. evidentiality

اطلاعات در جمله یا به عبارتی گواهی^۱ که بر اساس آن گفته بیان می‌شود باید برای هر جمله مشخص شود؛ مثلاً اینکه گوینده خود اتفاق مورد روایت را دیده یا شنیده یا از شواهدی غیرمستقیم استنتاج کرده، و یا از کس دیگری یاد گرفته است. این مقوله دستوری، که به منبع اطلاعات اشاره دارد، گواه‌نمایی نامیده می‌شود (Aikhenvald 2003: 1). البته همه زبان‌ها گواه‌نمایی را به عنوان یک مقوله دستوری ندارند، و آن زبان‌هایی هم که این مقوله دستوری را دارند، در انواع نشانه‌های گواه‌نمایی، با هم تفاوت دارند. رضایی (۱۳۹۳: ۲۱)، با بررسی گواه‌نمایی در فارسی امروز، عنوان می‌کند که در زبان فارسی ساخت‌های گوناگونی وجود دارد که نقش اصلی آنها بیان گواه‌نمایی نیست، اما ممکن است بیانگر معنای ثانوی گواه‌نمایی نیز باشند. وی این ساخت‌ها را راهکارهای گواه‌نمایی می‌نامد، مانند ساخت ماضی نقلی، فعل‌های اظهاری غیرشخصی، ساخت مجهول، نقل قول و فعل‌های ادراکی و شناختی. از نظر وی، ماضی نقلی، در کنار کارکردهای اصلی خود، یک نقش ثانوی گواه‌نمایی نیز دارد و به رویدادی اشاره می‌کند که گوینده ناظر آن نبوده است؛ مثلاً در جمله زیر:

(۷) علی دیشب به من زنگ زده، ولی من متوجه نشدم.

به نظر رضایی، فعل ماضی نقلی در (۷) نشان می‌دهد که گوینده برای این رویداد (تلفن زدن) شاهد دست اول ندارد، در غیر این صورت از جمله گذشته ساده استفاده می‌کرد. یکی دیگر از راهکارهای گواه‌نمایی، که رضایی (۱۳۹۳) هم به آن اشاره کرده است، استفاده از افعالی است که بند متممی می‌گیرند. البته همه افعال در سه طبقه مذکور این ویژگی را ندارند و فقط افعال ادراکی - شناختی - بیانی (و به قول رضایی افعال ادراکی و شناختی) این ویژگی را دارند که به نشانه گواه‌نمایی تبدیل شوند (Aikhenvald 2003: 14). مواقعی که افعال ادراکی - شناختی - بیانی تبدیل به نشانه گواه‌نمایی می‌شوند، این افعال همچنان نقش فعل بند اصلی را دارند و بند متممی را به عنوان متمم می‌گیرند، اما پیوستگی معنایی بین بند اصلی و بند متممی کاهش می‌یابد. پیوستگی معنایی رابطه‌ای بین بند اصلی

و بند متممی است که هرچه بیشتر باشد، یکپارچگی نحوی بین دو بند نیز بیشتر است (Givón 2001: 64). از نظر گیون، پیوستگی معنایی در افعال وجهی و بهره‌کشی نسبت به افعال ادراکی - شناختی - بیانی بیشتر است. مثلاً در جمله زیر

(۸) علی مادرش را مجبور کرد [که به خواستگاری برود].

فعل بند اصلی (مجبور کرد) فعل بهره‌کشی است. بین بند اصلی و بند متممی پیوستگی معنایی برقرار است؛ به طوری که فاعل بند اصلی (علی)، فاعل بند متممی (مادرش) را، که مفعول بند اصلی نیز می‌باشد، به انجام عملی مجبور می‌کند؛ در این صورت، فعل بند اصلی به گونه‌ای موفق عمل می‌کند (یعنی اتفاق می‌افتد) و موفق بودن فعل بند متممی نیز نشانه‌ای از پیوستگی معنایی بالاست^۱. در مورد افعال ادراکی - شناختی - بیانی، این پیوستگی معنایی بسیار کمتر است. همان‌طور که در مثال (۹) مشاهده می‌شود، فعل بند اصلی فهمیدن پیوستگی معنایی کمتری با بند متممی دارد؛ و اجبار یا بهره‌ای در بند متممی دیده نمی‌شود و فقط نوعی روایت وجود دارد. در واقع، در افعال ادراکی - شناختی - بیانی تمایل بند اصلی و بند متممی برای قرار گرفتن در یک بند واحد کمتر است و رویداد بند متممی رویدادی مستقل است که به عنوان جمله‌ای مستقل نیز به کار می‌رود.

(۹) فهمیدم [که اتفاق تازه‌ای افتاده است].

وقتی افعال ادراکی - شناختی - بیانی به عنوان راهکاری برای گواه‌نمایی به کار می‌روند، ویژگی‌های تازه‌ای کسب می‌کنند. در واقع، این افعال در این نقش تازه، که حاصل دستوری‌شدگی است، ویژگی‌های تازه نیز به دست می‌آورند. مانند تمام موارد دستوری‌شدگی، نوعی معنزدایی^۲ در این افعال روی می‌دهد. در معنزدایی، کلمه یا عبارتی که خیلی تکرار می‌شود قدرت معنایی خود را از دست می‌دهد و، به همین ترتیب، این امر باعث تکرار بیشتر

۱. مقایسه کنید با جمله‌ای مثل «علی قول داد که به دیدن دوستش برود»؛ که معلوم نیست این کار را کرده باشد، چون «قول دادن» فعلی است که پیوستگی معنایی کمی ایجاد می‌کند.

آن کلمه و عبارت و در نتیجه معنی‌زدایی بیشتر می‌شود (Bybee & Thompson 1997: 380). وقتی این افعال برای نشانه‌گواه‌نمایی به کار می‌روند، معنای خود را از دست می‌دهند و در معنای عام‌تری به کار می‌روند، یعنی دیگر معنی ادراک، شناخت یا بیان را نمی‌دهند؛ به عنوان مثال، فعل بگو در مثال (۱۰) به همان معنای «گفتن» است، ولی در مثال (۱۱) بیشتر به معنای «حدس زدن» است و از معنای «گفتن» تهی شده است.

(۱۰) بگو [که مادرم همراهم بیاید].

(۱۱) بگو [چی دیدم].

همین اتفاق در مورد فعل شنیدن در مثال‌های زیر رخ داده است. این فعل در جمله (۱۲) به معنای واقعی «شنیدن» است، اما در جمله (۱۳) که نشانه‌گواه‌نمایی است، به معنای «فهمیدن» به شیوه‌های مختلف است و لزوماً به معنای «شنیدن» نیست.

(۱۲) شنیدم [که در مورد من حرف می‌زدی].

(۱۳) شنیدم [پولدار شده].

اما نکته‌ای که در مورد به کار رفتن افعال ادراکی - شناختی - بیانی به عنوان نشانه‌گواه‌نمایی مطرح نشده است، این است که چرا فقط برخی از این افعال به این نشانه تبدیل شده‌اند. از میان افعال مختلف، افعالی مثل گفتن، دیدن و شنیدن این تغییر را پیدا کرده‌اند و افعال دیگری از این طبقه دچار این دگرگونی دستوری نشده‌اند (مانند ادعا کردن، اظهار کردن، اندیشیدن، اصرار کردن، مشاهده کردن). به نظر نگارنده پاسخ این سؤال نیز در بسامد این افعال است. افعالی که به نشانه‌گواه‌نمایی تبدیل شده‌اند، افعالی پربسامدند^۱. سایر افعال، از نظر بسامد در رده‌های پایین‌تری قرار دارند. در جدول زیر بسامد برخی از این افعال آمده است. بی‌جن‌خان و محسنی (۱۳۹۱) مواردی را که بسامد آنها کمتر از ۵۰۰ بوده ذکر نکرده‌اند، زیرا میزان بسامد آنها بسیار پایین بوده است. این موارد را در جدول بدون عدد آورده‌ایم.

۱. گفتن ۳۸۸۴۳، دیدن ۸۲۹۵، شنیدن ۱۵۴۲ (بی‌جن‌خان و محسنی ۱۳۹۱).

جدول ۲ - بسامد برخی از افعال ادراکی - شناختی - بیانی

بسامد	فعل
۳۶۸۴۳	گفتن
۸۲۹۵	دیدن
۱۵۴۲	شنیدن
۱۱۴۱	مشاهده کردن
۷۷۹	اطلاع داشتن
۶۵۹	فکر کردن
۵۱۱	ادعا کردن
-	اندیشیدن
-	اصرار کردن
-	اظهار کردن

به این ترتیب، می‌توان گفت افعال ادراکی - شناختی - بیانی با بسامد بالا، مستعد دستوری‌شدگی و تبدیل به نشانه گواه‌نمایی‌اند.

۳-۴ شمار و اسامی جمع پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 طبق اصل نشان‌داری، در مقوله شمار^۱، اسم بی‌نشان مفرد است و اسم نشان‌دار جمع. به همین دلیل، در اکثر زبان‌ها، اسامی مفرد کمتر یا برابر اسامی جمع نشانه می‌گیرند. این اصل در مورد زبان فارسی نیز صادق است: در/ درها، کتاب/ کتاب‌ها، درخت/ درختان، و نظایر آن. هرچند قاعده کلی در مقوله شمار این است، در برخی از زبان‌ها در مورد بعضی از اسامی این قاعده رعایت نمی‌شود و اسم مفرد نشانه مفرد^۲ می‌گیرد (Croft 2003: 190)، در حالی که جفت جمع آن نشانه ندارد. نمونه زیر از زبان ولزی^۱، این‌گونه است:

1. number
 2. singulative
 1. Welsh

- (14) a. pɻs-Ø peas (شکل جمع پایه است «نخودها»)
 b. pɻs-en pea (شکل مفرد با نشانه مفرد «نخودها»)

کرافت (Ibid) می‌گوید: از حیث رده‌شناختی، برخی اسامی با طبقات معنایی خاص این ویژگی را دارند، از جمله اشیاء کوچک که معمولاً به صورت جمعی در کنار هم قرار می‌گیرند (مانند کاه، دانه، نخود، مو)؛ یا برخی حیوانات (مانند بقر در عربی به معنی «گله گاو» و بقره به معنی «یک گاو»); یا اعضای بدن که جفت هستند. وی می‌گوید: شاید این اسم‌ها آنهایی هستند که بسامد مصداق آنها به صورت طبیعی بیش از یکی است، هرچند می‌گوید مطالعه مشخصی برای تأیید این ادعا صورت نگرفته است. اما هسپلمت (۲۰۱۷) می‌گوید اینکه اسامی خاصی مانند نخود، در زبان‌ها، نشانه مفرد می‌گیرند، یک الگوی بین‌زبانی است و می‌توان تبیینی بر اساس بسامد برای آنها ارائه کرد. طبق اصلی که او بر اساس قانون زیپف (۱۹۳۵) ساخته و به نام اصل تطابق صورت و بسامد^۱ آورده است، در مقوله‌های یکسان، آن صورتی نشانه می‌گیرد که بسامد کمتری دارد و صورت پربسامد، نشانه صفر می‌گیرد. به عبارت ساده‌تر، طبق نظر هسپلمت، اسمی مانند روز در زبان فارسی نشانه مفرد ندارد، زیرا جفت مفرد آن بسیار پربسامدتر از جفت جمع آن است و، به همین دلیل، جفت جمع نشانه می‌گیرد (روزها)؛ اما در مورد کلمه pɻs-en در ولزی، جفت مفرد نشانه دارد چون بسامد آن بسیار کمتر از جفت جمع است.

زبان فارسی نشانه دستوری مفرد ندارد؛ یعنی اگر اسمی نشانه جمع نگیرد خودبه‌خود مفرد است (مرد/ مردان، گل/ گل‌ها). به همین دلیل، نمی‌توان انتظار داشت مانند زبان ولزی، مواردی پیدا کرد که نشانه مفرد دستوری شده باشد و به صورت وند درآمده باشد. اما به نظر می‌آید در برخی موارد، اسم‌هایی وجود دارد که در کاربرد عادی، و بدون نشانه جمع، معنای جمع دارند و، برای اشاره به معنی مفرد، یک کلمه (ابزار واژگانی) لازم است تا این کار را انجام دهد. یکی از این طبقات اسم‌هایی هستند که به اشیائی کوچک اشاره دارند که، چون

معمولاً بیش از یکی در کنار هم می‌آیند، یا جفت جمع ندارند یا اگر دارند بسیار کم کاربرد است؛ مانند مثال‌های زیر:

- (۱۵) الف. روی یخ کاه می‌ریزند. (حتماً منظور یک کاه نیست و «کاه‌ها» هم غلط است).
 ب. نخود و لوبیای آش نیخته است. (منظور «یک نخود و یک لوبیا» نیست، و اگر بگوییم «نخودها و لوبیاها»، عجیب است).
 ج. برو گندم بیار بریز برای کبوترها. (باز هم منظور «یک دانه گندم» نیست).
 همین ویژگی در مورد برخی اندام بدن که جفت هستند یا برخی اشیاء که جفت هستند نیز دیده می‌شود:

- (۱۶) الف. چشم ضعیف شده. (لزوماً به معنای «یک چشم» نیست).
 ب. دیروز رفتم کفش خریدم. (به معنای «یک کفش» نیست و به «یک جفت کفش» اشاره دارد، اما هیچ‌وقت «کفش‌ها» به کار نمی‌رود).
 ج. یادم رفت جوراب بپوشم. (منظور «هر دو جوراب» است، نه لزوماً «یک لنگه جوراب».)
 د. علی سرش مو نداره. (منظور «یک تار مو» نیست).

مواردی از این دست نشان می‌دهد در زبان فارسی هم برخی اسم‌ها در حالت جمع بی‌نشان هستند، هرچند نشانه جمع ندارند. اما زبان فارسی، برای اشاره به جفت مفرد این اسم‌ها، وند نشانه مفرد (مانند ولزی) ندارد، بلکه از ابزار واژگانی (کلمات آزاد) استفاده می‌کند. به همین دلیل، عباراتی مانند یک پر کاه، یک (دانه) نخود، یک (دانه) لوبیا، یک (حبه) قند، یک دانه گندم، یک چشم، یک لنگه کفش، یک لنگه جوراب، یک تار مو و نظایر آن برای اشاره به مفرد بودن به کار می‌رود. استاجی (۱۳۸۸) به این‌گونه کلمات ممیز طبقه‌ای می‌گوید، یعنی ممیزهایی که با اسامی شمارپذیر به کار می‌روند (در مقابل ممیزهای کمی که با اسامی توده‌وار به کار می‌روند؛ مانند دولتر شیر، سه گرم نمک و مانند آن).

اکنون ببینیم آیا اصل تطابق صورت - بسامد (Haspelmath 2017) در مورد نمونه‌های زبان فارسی درست است؛ به عبارتی، آیا می‌توان تبیینی بر اساس بسامد برای اسم‌هایی مانند

موارد به کار رفته در (۱۵) و (۱۶) ارائه کرد؟ معمولاً، در بحث شمار، تبیین بر اساس نشان‌داری ارائه می‌شود؛ به این معنی که عنصری که از حیث معنایی نشان‌دارتر است و پیچیدگی بیشتری دارد (تصویرگونگی پیچیدگی^۱ (Idem 2008b))، از حیث صوری نیز نشانه بیشتری می‌گیرد. به عبارت ساده‌تر، دو تا کتاب از یک کتاب بیشتر است، به همین دلیل، در جمع هم نشانه بیشتری (-ها) باید بگیرد، چون جفت نشان‌دار است. اما بر اساس تبیین بسامدی، جفت مفرد نشانه نمی‌گیرد چون بسامد آن از جفت جمع بسیار بیشتر است و پیش‌بینی‌پذیرتر است. طرفداران تبیین نشان‌داری می‌توانند بگویند بسامد بالای اسم‌های مفرد و بسامد پایین اسم‌های جمع تابعی از نشان‌داری است؛ یعنی اسامی مفرد بی‌نشان‌اند پس بسامد بالایی هم در مقایسه با جفت نشان‌دار خود دارند. اما این ادعا درباره اسامی مورد بحث ما، یعنی اسم‌های مفردی که نشانه مفرد می‌گیرند، درست نیست؛ یعنی این اسم‌ها هم از حیث معنایی بی‌نشان هستند، پس نباید نشانه بگیرند (مانند سایر اسامی مفرد)، اما برخلاف انتظار، نشانه می‌گیرند. به عبارت ساده‌تر، بی‌نشان هستند اما از جفت نشان‌دار خود نشانه بیشتری دارند. پس تبیین نشان‌داری در این مورد پیش‌بینی درستی ندارد. اما طبق پیش‌بینی تبیین بسامدی، جفت جمع در این اسم‌ها باید بسامد بیشتری نسبت به جفت مفرد داشته باشد؛ یعنی چون بسامد جفت جمع بیشتر است، نشانه ندارد و چون بسامد جفت مفرد بیشتر است، نشانه مفرد (یا ممیز) می‌گیرد. آیا این پیش‌بینی درست است؟ هسپلمت (۲۰۱۷) این پیش‌بینی را در مورد پنج زبان ولزی، مالتی^۲، آربوری^۳، مورلی^۴ و کرونگویی^۵ بر اساس پیکره آزموده است. وی نتیجه گرفته است که، در اسامی مورد بحث، جفت جمع بسامد بسیار بالاتری نسبت به جفت مفرد داشته است. یعنی پیش‌بینی تبیین بسامدی درست است.

برای آزمودن درستی این تبیین، بسامد وقوع جفت جمع (یا مفرد در معنای جمع) و مفرد

1. iconicity of complexity

3. Arbore

4. Murle

2. Maltese

5. Krongo

(همراه با ممیز) را در کلمات نخود، کفش، جوراب، گندم و گوش در فارسی بررسی کردیم.

جدول ۳- بسامد وقوع مفرد و جمع

کلمه	تعداد جملات	در معنی مفرد	در معنی جمع	با نشانه جمع («ها»)
گوش	۱۸۲	۴۰	۱۲۲	۲۰
گندم	۱۶۸	۲۱	۱۳۳	۱۴
کفش	۱۰۸	۱۷	۵۱	۴۰
جوراب	۱۳۸	۱۸	۷۵	۴۵
نخود	۹۴	۱۰	۶۹	۱۵

همان‌گونه که داده‌های جدول فوق نشان می‌دهد، این کلمات، بدون نشانه جمع، در اکثر اوقات معنای جمع داشته‌اند و موارد کمی بوده است که نشانه جمع «ها» را برای ارجاع به جمع داشته باشند. این همان تبیین بسامدی است که هسپلمت در مورد زبان‌های دیگر نیز عنوان کرده است.

۳-۵ ضمایر انعکاسی

ضمایر ارجاعی^۱ ضمایری هستند که در کلام به اسمی قبل یا بعد از خود اشاره می‌کنند (مانند ضمایر شخصی: او، تو،...؛ ضمایر اشاره: این، آن،...؛ و ضمایر انعکاسی: خودم، خودت، خودش،...). ضمایر انعکاسی^۲ نوعی از ضمایر ارجاعی هستند که با فاعل جمله هم‌مرجع‌اند^۳. مثلاً در جمله احمد خودش را کشت، «خودش» ضمیر انعکاسی است و با فاعل جمله، احمد، هم‌مرجع است. رفتار ضمایر انعکاسی در همه زبان‌ها یکدست نیست. در این بخش به برخی از رفتارهای ضمایر انعکاسی در زبان فارسی و مقایسه آن با زبان‌های

1. phoric pronouns

2. reflexive

3. coreference

دیگر می‌پردازیم، و بر اساس دیدگاه هسپلمت (Haspelmath 2008c) سعی در ارائه تبیینی بسامدی برای این ویژگی‌ها می‌کنیم.

هایمن (Haiman 1983: 803) به افعال درون‌سو^۱ و برون‌سو^۲ اشاره می‌کند. افعال درون‌سو عملی را به شخص فاعل نشان می‌دهند و افعال برون‌سو معمولاً عملی را به شخصی غیر از فاعل نشان می‌دهند. برخی زبان‌ها، از حیث ساختاری، بین این افعال تمایز می‌گذرانند. به نظر می‌رسد زبان فارسی دو نوع تمایز، بین این دو نوع افعال قائل می‌شود. اولین تمایز را می‌توان در جملات (۱۷) دید:

(۱۷) الف. احمد صورتش را شست.

ب. احمد صورت خودش را شست (نه صورت دوستش را).

(۱۸) الف. احمد از خودش انتقاد کرد.

ب. *احمد ازش انتقاد کرد.

همان‌گونه که مشخص است، وقتی فعل جمله درون‌سو است (۱۷)، می‌توان واژه‌بست (ش) برای اشاره به فاعل استفاده کرد. وقتی که شکل کامل ضمیر انعکاسی (خودش) به کار می‌رود (۱۷ب)، معنای تقابلی دارد. اما وقتی فعل جمله برون‌سو است (۱۸)، فقط می‌توان از شکل کامل ضمیر انعکاسی استفاده کرد (۱۸ب)، و با شکل واژه‌بست به کار نمی‌رود (۱۸ب). این تفاوت نشان می‌دهد زبان فارسی نیز به تمایز معنایی افعال درون‌سو و برون‌سو حساس است.

در زبان فارسی، علاوه بر تمایز فوق، تمایز دیگری نیز در کاربرد افعال درون‌سو و برون‌سو دیده می‌شود. به عنوان نمونه، دو فعل درون‌سوی مسواک زدن و اصلاح کردن را با فعل برون‌سوی انتقاد کردن در نظر بگیرید. با اینکه تمام این افعال متعدی‌اند، اما مفعول دو فعل اول می‌تواند ذکر نشود و ذکر نکردن آنها طبیعی و عادی است؛ در حالی که مفعول فعل انتقاد کردن یا متنفر شدن باید ذکر شود:

(۱۹) الف. علی دارد مسواک می‌زند.

ب. احمد دارد اصلاح می‌کند.

ج. ؟؟ علی دارد انتقاد می‌کند.

د. * دارم متنفر می‌شوم.

برای اینکه جمله (۱۹ ج و د) قابل قبول باشد، حتماً باید در بافت مشخص شده باشد که «علی از چه چیزی انتقاد می‌کند؟» یا «من از چه چیزی متنفر می‌شوم؟»؛ اما برای دو جمله نخست، نیازی نیست که در بافت مشخص شود «علی دارد دندان‌های خودش را مسواک می‌زند» و یا «احمد دارد صورت خود را اصلاح می‌کند». به عبارتی، در افعال درون‌سو، قابل پیش‌بینی است که عمل فعل به خود شخص برمی‌گردد و به همین دلیل نیازی به تصریح آن نیست. اما در افعال برون‌سو، چون عمل فعل به شخص یا چیز دیگری برمی‌گردد، باید در مفعول تصریح شود و یا از بافت قابل استنباط باشد. هسپلمت، با ذکر تفاوت‌هایی این‌چنین در زبان‌های مختلف، به یک تعمیم همگانی اشاره می‌کند (Haspelmath 2008c: 44). طبق این همگانی، در زبان‌ها، اندازه‌ی صورتی که نشانه‌ی انعکاسی برای افعال برون‌سو است نمی‌تواند کمتر از افعال درون‌سو باشد. به همین دلیل، مثلاً در جملات (۱۹ الف و ب) صورت مفعول صفر است، چون فعل آنها درون‌سو است، اما در جملات (۱۹ ج و د) مفعول نمی‌تواند صفر باشد. همین قاعده تفاوت جملات (۱۷) و (۱۸) را نیز نشان می‌دهد.

حال پرسشی که پیش می‌آید این است که چرا این تفاوت‌ها در موارد مذکور دیده می‌شود؟ تبیین بسامدی می‌تواند پاسخ این پرسش باشد (Ibid). اگر دو فعل درون‌سو و برون‌سو (مثلاً مسواک زدن و کشتن) را بر اساس نحوه‌ی ارجاع مفعول به فاعل مقایسه کنیم، می‌توانیم به تفاوت‌هایی پی ببریم. اگر مفعول به فاعل ارجاع می‌دهد، آن را ارجاع هم‌مرجع و اگر به کسی غیر از فاعل ارجاع می‌دهد، آن را غیرهم‌مرجع^۱ می‌نامیم؛ مثلاً در جمله‌ی علی خودش را کشت، رابطه‌ی هم‌مرجع و در جمله‌ی علی دوستش را کشت رابطه‌ی غیرهم‌مرجع است. در

جدول زیر میزان این ارجاع‌ها در دو فعل مذکور را در پیکره روزنامه همشهری به دست آورده‌ایم:

جدول ۴ - ارجاع هم مرجع و غیرهم مرجع

فعل	تعداد جملات	هم مرجع	غیر هم مرجع
کشتن	۷۹	۱۱	۶۸
مسواک زدن	۸۳	۷۰	۱۳
انتقاد کردن	۱۳۴	۱۳	۱۲۱

همان‌گونه که مشخص است، در افعال برون‌سو (مانند مسواک زدن)، احتمال حضور مفعول هم مرجع بسیار بیشتر (۷۰ مورد از ۸۳ مورد) از مفعول غیرهم مرجع (فقط ۱۳ مورد) است، و این پیش‌بینی‌پذیری باعث می‌شود یا مفعول ذکر نشود (مثال‌های ۲۱ الف و ب) یا به صورت انعکاسی با واژه‌بست (یعنی شکل کوتاه‌تر) ذکر شود (مثال ۱۹ الف). اما این وضعیت در مورد افعال برون‌سو (مانند کشتن و انتقاد کردن) برعکس است.

نکته دیگری نیز در مورد ضمایر انعکاسی قابل ذکر است. هسپلمت (2008c: 48) HASPELMATH اصلی را عنوان می‌کند که بر اساس آن، در تمام زبان‌ها، طول ضمایر اصلی انعکاسی، حداقل، به اندازه طول ضمایر ارجاعی اصلی به‌کاررفته در ارجاع غیرهم مرجع است. منظور از ضمایر اصلی انعکاسی ضمایری است که برای اشاره به مفعول هم مرجع با فاعل در افعال متعدی برون‌سو به کار می‌روند (مانند او خودش را کشت). منظور از ضمایر ارجاعی اصلی، ضمایری هستند که به مفعولی اشاره دارند که هم مرجع با فاعل نیست (مانند علی او را کشت). وی این موضوع را در چندین زبان بررسی کرده و مورد نقض پیدا نکرده است. در زبان فارسی هم این اصل رعایت شده است. ضمایر اصلی انعکاسی (خودم، خودت، خودش، خودمان، خودتان، خودشان) طولانی‌تر (و در فارسی از حیث صرفی پیچیده‌تر) از ضمایر ارجاعی اصلی هستند (من، او، تو، ما، شما، آنها). چه تبیینی می‌توان برای این موضوع ارائه

داد؟ تبیین بسامدی به این معنی است که ارجاع غیرهم‌مرجع به مراتب بیشتر و فراوان‌تر از ارجاع هم‌مرجع است. یعنی در این مورد ارجاع هم‌مرجع کمتر قابل‌پیش‌بینی است و کمتر هم به کار می‌رود، پس باید طول بیشتری هم داشته باشد.

۳-۶ بند متممی فعل «خواستن»

وقتی وابسته فعل «خواستن» به عنوان فعلی اصلی بند متممی است، دو حالت ممکن است. یا فاعل بند اصلی و بند متممی یکی است (فاعل یکسان)، یا فاعل این دو متفاوت است (فاعل متفاوت). بسیاری از زبان‌ها این عدم تقارن را به صورت متفاوت رمزگذاری می‌کنند؛ مانند زبان فارسی:

(۲۰) الف. علی می‌خواهد [Ø] درسش را تمام کند.

ب. مادر می‌خواهد [علی] درسش را بخواند.

در جمله (۲۰ الف)، که فاعل یکسان وجود دارد، فاعل بند متممی حذف می‌شود، اما در حالت فاعل متفاوت، فاعل بند متممی حذف نمی‌شود. هسپلمت (2013: 42) عنوان می‌کند در بندهای وابسته همراه با فعل «خواستن»، جملاتی مانند (۲۰ الف) در اکثر زبان‌ها بسامد بالاتری نسبت به جملاتی مانند (۲۰ ب) دارند؛ یعنی در اکثر موارد فاعل یکسان در این جملات وجود دارد تا فاعل متفاوت. به همین دلیل، در جملات دارای فاعل یکسان، ساخت ساده‌تری وجود دارد (فاعل دوم محذوف است و معمولاً نشانه متمم‌ساز (که در فارسی) نیز به کار نمی‌رود). هسپلمت به بررسی بند متممی وابسته به فعل «خواستن» در ۸۰ زبان پرداخته و نشان داده است که، در برخی زبان‌ها، بین بندهای وابسته این فعل با بندهای وابسته به افعال دیگر، مانند دانستن، اعتقاد داشتن، فکر کردن و نظایر آنها، تفاوت‌هایی وجود دارد. یکی از تفاوت‌ها، همان‌گونه که عنوان شد، قابلیت حذف فاعل یکسان بند متممی است، که در برخی افعال دیگر، غیر از «خواستن»، در زبان‌های دیگر ممکن نیست؛ یا برخی زبان‌ها با فعل «خواستن» نشانه متممی به کار نمی‌برند، اما با سایر

افعال به کار می‌برند. بعضی زبان‌ها فعل متفاوتی برای «خواستن» در کنار بند متممی دارند و برخی زبان‌ها این فعل را کوتاه می‌کنند و برخی آن را به یک وند تقلیل می‌دهند. اما زبان فارسی در مورد کاربرد فعل «خواستن» چه راهبردی دارد؟ در این مورد چند نکته قابل ذکر است. اول اینکه، در بندهای متممی زبان فارسی، هرگاه فاعل یکسان باشد، فاعل بند متممی حذف می‌شود (می‌دانم که Ø نمی‌توانم بروم؛ اعتقاد دارم Ø می‌توانم این کار را انجام دهم). پس، از این حیث، بین بند متممی فعل «خواستن» و سایر افعال تفاوتی دیده نمی‌شود. البته جدول زیر با مقایسه فعل «خواستن» و «اعتقاد داشتن» نشان می‌دهد میزان فاعل یکسان و متفاوت در این افعال چه تفاوتی با هم دارد:

جدول ۵- بسامد فاعل یکسان و متفاوت

فاعل متفاوت		فاعل یکسان		تعداد جملات	فعل
«که» محذوف	با «که»	«که» محذوف	با «که»		
۱۸۶	۸۱	۱۹۵	۱۲	۴۷۴	خواستن
۱۶۳	۱۵۷	۱۰	۶	۳۳۶	اعتقاد داشتن

همان‌گونه که جدول فوق نشان می‌دهد، میزان جملات دارای فاعل یکسان با فعل «خواستن» (۲۰۷ مورد) بسیار بیشتر از فعل «اعتقاد داشتن» (۱۶ مورد) است؛ اما زبان فارسی، در مورد هر دو فعل، فاعل یکسان را حذف می‌کند. نکته دوم میزان کاربرد نشانه متممی «که» با فعل «خواستن» و «اعتقاد داشتن» است، که در همان جدول آمده است. «که» بیشتر در مواردی حذف می‌شود که فعل «خواستن» فاعل یکسان دارد (۱۹۵ مورد در برابر ۱۲ مورد)؛ اما در مواردی که فاعل متفاوت است، موارد حذف «که» به این میزان نیست (۱۸۶ مورد در برابر ۸۱ مورد).

۷-۳ ساخت سببی مستقیم و غیرمستقیم

در ساخت سببی مستقیم، نسبت به ساخت سببی غیرمستقیم، انسجام بیشتری وجود دارد؛ یعنی معانی‌ای که ارتباط نزدیک‌تری با یکدیگر دارند، با صورت‌های منسجم‌تری به یکدیگر متصل می‌شوند (HAIMAN 1983: 782). به عنوان مثال، در جمله سببی مستقیم علی به بچه غذا را خوراند، که نشان از عملکرد مستقیم علی دارد، از ابزار صرفی «-ان» برای ساختن فعل سببی استفاده می‌شود. یعنی علی خودش نشسته و غذا را قاشق قاشق به بچه خورانده است. اما در جمله سببی غیرمستقیم علی باعث شد بچه غذا را بخورد، که به نقش غیرمستقیم علی اشاره دارد، دو بند نحوی به کار رفته‌اند؛ یعنی نسبت به جمله قبل، که فقط یک بند دارد، این جمله انسجام کمتری دارد (دبیرمقدم ۱۳۸۸). هسپلمت، با شمردن تعداد این دو نوع سببی در یک پیکره از زبان انگلیسی، به این نتیجه رسیده است که بسامد سببی مستقیم بسیار بیشتر از سببی غیرمستقیم در این زبان است، و عنوان می‌کند که همان اصل بسامد دلیلی بر انسجام بیشتر و در نتیجه کوتاهی صورت در سببی‌های مستقیم است (HASPELMATH 2008b). اما منظور از ساخت‌های سببی مستقیم در زبان فارسی چیست؟ دبیرمقدم (۱۳۸۸) ساخت‌های سببی را به دو گروه مرگب^۱ و واژگانی^۲ تقسیم می‌کند. فعل سببی مرگب فعلی است که نیاز به یک جمله متممی دارد؛ یعنی، در این ساخت، همیشه یک جمله پایه و یک جمله پیرو وجود دارد و این جمله متمم در زبان فارسی همواره توسط نشانه متمم، یعنی «که»، از جمله پایه جدا می‌شود و فعل آن همواره از وجه التزامی است (دبیرمقدم ۱۳۸۸: ۲۰). به این ترتیب، افعال سببی غیرمستقیم، مانند علی باعث شد بچه غذا را بخورد، همان افعالی هستند که ساخت سببی مرگب را می‌سازند. دبیرمقدم افعال سببی واژگانی را، در زبان فارسی، شامل سه نوع می‌داند: سببی‌های ریشه‌ای، تکواژی و کمکی. افعال سببی ریشه‌ای به افعالی اطلاق می‌شود که از جنبه معنایی سببی‌اند؛ مانند فعل لازم و متعدی شکستن، فعل لازم مردن و متعدی کشتن و فعل لازم آتش گرفتن و متعدی آتش زدن. افعال سببی تکواژی افعالی هستند که، با پسوند «-ان»، از حالت

غیرسببی حاصل می‌شوند؛ مانند دیدن/دواندن، خوردن/خوراندن، کشیدن/کشاندن و نظایر آن. افعال سببی کمکی به افعال متعدی‌ای اطلاق می‌شود که از یک صفت به اضافه فعل کمکی «کردن» ساخته می‌شوند؛ مانند تلخ شدن/ تلخ کردن؛ غرق شدن/ غرق کردن و مانند آن. منظور ما از افعال سببی مستقیم مواردی است که دبیرمقدم آنها را افعال سببی واژگانی نام نهاده است. دبیرمقدم (۱۳۸۸)، با آگاهی از این تفاوت، عنوان می‌کند در ساخت‌های سببی مرکب که مسبب آنها بی‌جان است، عمل سببی از نوع غیرمستقیم است؛ یعنی تحت هیچ شرایطی سبب مسبب را لمس نمی‌کند. اما در تمام ساخت‌های سببی ساده که دارای مسبب بی‌جان هستند، عمل سببی مستقیم است و سبب مسبب را لمس می‌کند. در جمله علی باعث شد که کتاب‌ها از قفسه بیفتد، سببی مرکب با مسبب بی‌جان است، بنابراین سببی غیرمستقیم می‌باشد؛ مثلاً با لگد زدن به قفسه، موجب این کار شده است. در جمله نسرین پنجره را باز کرد، سببی ساده با مسبب بی‌جان است، یعنی سببی مستقیم می‌باشد. از نظر دبیرمقدم، به‌طور کلی، سببی‌های مرکب در زبان فارسی عموماً القاکننده مفهوم سببی غیرمستقیم‌اند، در حالی که از سببی‌های ساده عموماً مفهوم سببی مستقیم یا سببی نه آن‌چنان غیرمستقیم استنباط می‌شود (دبیرمقدم ۱۳۸۸: ۷۶، ۷۷). با بررسی پیکره، جدول زیر در مورد افعال سببی مستقیم و غیرمستقیم به دست آمد:

جدول ۶- ساخت سببی مستقیم و غیرمستقیم

ساخت سببی	تعداد	درصد سببی
سببی مستقیم	۴۸۸	۹۷/۸ درصد
سببی غیرمستقیم	۱۲	۲/۴ درصد
جمع کل	۵۰۰	۱۰۰ درصد

تفاوت بسامد سببی‌های مستقیم (یعنی سببی‌های واژگانی در تقسیم‌بندی دبیرمقدم) با سببی‌های غیرمستقیم (یعنی سببی‌های مرکب در تقسیم‌بندی دبیرمقدم) بسیار زیاد است. البته، در میان ساخت‌های سببی مستقیم، بیشترین بسامد را، در پیکره حاضر، ساخت سببی کمکی (۴۰ درصد از ساخت‌های سببی) دارد، که نشان از زایایی این ساخت تحلیلی در

زبان فارسی است. در مرتبه دوم، ساخت سببی ریشه‌ای (۳۸ درصد از ساخت‌های سببی) و در مرتبه سوم ساخت سببی تکواژی (۱۹ درصد) است.

۳-۸ موصولی‌سازی از جایگاه‌های مختلف

زبان‌ها می‌توانند اسمی را که هسته بند موصولی است از درون بند موصولی حذف کنند، به ضمیر تقلیل دهند یا نشانه خاصی به آن بدهند. زبان فارسی چون از یک نشانه موصول ثابت (که) استفاده می‌کند، نشانه خاصی برای این اسم ندارد^۱. به همین دلیل، «که» در فارسی نشانه موصول است اما ضمیر موصولی نیست؛ اما فارسی گاهی این اسم هم‌مرجع با هسته را از درون بند موصولی حذف می‌کند، و گاهی به جای آن ضمیری قرار می‌دهد که به ضمیر تکراری^۲ معروف است. دبیرمقدم (۱۳۸۸: ۴۳) به ساخت‌های موصولی و کاربرد ضمائر تکراری در آنها اشاره دارد و، با ارائه مثال‌های زیر، نشان می‌دهد که چه زمانی در ساخت‌های موصولی ضمیر هم‌مرجع با هسته بند موصولی به کار می‌رود و چه زمانی این امکان وجود ندارد.

(۲۱) الف. نسرين مردی را که [Ø] * او علی را به مینا نشان داد] می‌شناسد.

ب. نسرين مردی را که [علی / Ø] او را به مینا نشان داد] می‌شناسد.

ج. نسرين مردی را که [علی مینا را *Ø] به او نشان داد] می‌شناسد.

بر این اساس، در موصول‌سازی از جایگاه فاعل، ضمیر تکراری به کار نمی‌رود (جمله ۲۱ الف) و، در واقع، زبان از راهبرد شکاف (gap) استفاده می‌کند؛ اما اگر ضمیر تکراری مفعول صریح بند موصولی باشد؛ کاربرد ضمیر تکراری اختیاری است (جمله ۲۱ ب). در سایر موارد، مانند جمله (۲۱ ج)، که ضمیر تکراری مفعول غیرصریح بند موصولی است، کاربرد آن اجباری است و نبود آن باعث نادستوری شدن جمله می‌شود. این ویژگی زبان فارسی و تبیین نقشی آن را نیز در ادامه پی می‌گیریم.

۱. مقایسه کنید با انگلیسی که بسته به نقش دستوری این اسم می‌تواند از who, which, whom و ضمائر موصولی دیگر استفاده کند.

2. esumptive pronoun

اصل سلسله‌مراتب دسترسی که از سوی کینن و کامری^۱ (۱۹۷۷) ارائه شد، به این معنی است که روابط دستوری در زبان به صورت یک سلسله‌مراتب قرار دارند، طوری که اگر در زبانی خاص هستهٔ بند موصولی از یکی از این رده‌ها انتخاب شود، می‌تواند از رده‌های بالاتر نیز انتخاب شود. این سلسله‌مراتب، که یک همگانی تلویحی است، به این ترتیب است:

(۲۲) سلسله‌مراتب دسترسی:

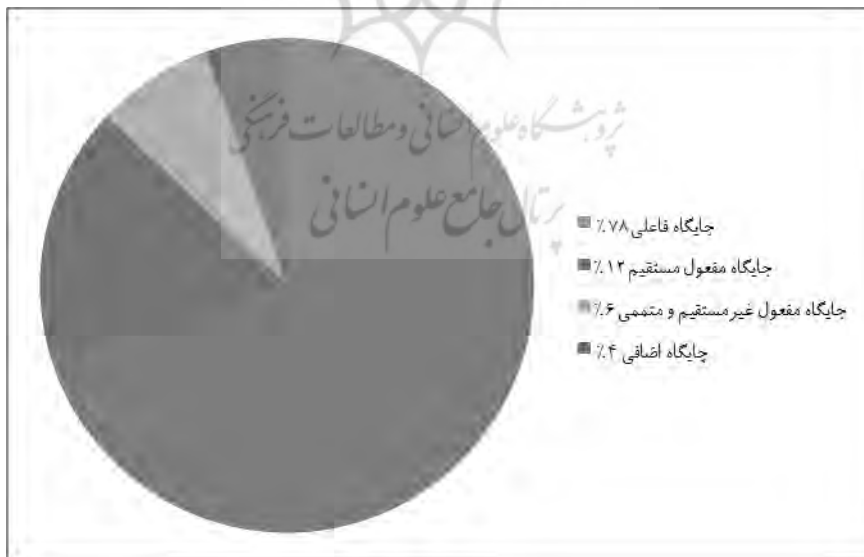
فاعل < مفعول صریح < مفعول غیر صریح < مفعول حرف اضافه < حالت اضافی

به این ترتیب، اگر به عنوان مثال، در زبانی هستهٔ بند موصولی مفعول صریح باشد، می‌تواند از ردهٔ بالاتر، یعنی فاعل نیز باشد؛ یا اگر زبانی بند موصولی داشته باشد، حتماً هسته آن می‌تواند نقش فاعل را در آن بند بازی کند. در زبان فارسی به غیر از موصول‌سازی از جایگاه فاعل، که در ابتدای سلسله‌مراتب دسترسی قرار دارد، اگر بقیهٔ نقش‌های دستوری هستهٔ بند موصولی واقع شوند، ضمیر تکراری در بند موصولی می‌تواند یا باید بیاید. در واقع، وقتی ضمیر محذوف متناظر با هستهٔ بند موصولی فاعل است، نیازی به ضمیر تکراری نیست. وقتی این ضمیر مفعول صریح بند موصولی است، حضور ضمیر تکراری اختیاری است، اما در سایر موارد حضور ضمیر تکراری اجباری می‌شود. پرسش اصلی این است: چرا گاهی ضمیر تکراری نباید حضور داشته باشد، گاهی اختیاری است و گاهی لازم است؟

اگر در پاسخ به این سؤال بگوییم که سلسله‌مراتب دسترسی تعیین می‌کند که در چه جایگاهی شکاف و در چه جایگاهی ضمیر تکراری به کار رود، تا حدودی از پاسخ طفره رفته‌ایم. در واقع، سلسله‌مراتب دسترسی، محدودیت حاکم بر این پدیده را به درستی در زبان‌های مختلف نشان می‌دهد و این پیشرفت بسیار مهمی است که پدیده‌های متفاوت را در زبان‌های مختلف با یک اصل رده‌شناختی واحد بتوان توصیف کرد؛ اما باید دقت کرد که سلسله‌مراتب دسترسی پاسخ به چرایی این سؤال نیست، بلکه پاسخی به چگونگی است. هاوکینز، با مطرح کردن پرسشی این‌چنین و پرسش‌های مشابه، می‌گوید که ما با طرح سلسله‌مراتب دسترسی یا محدودیت گروه اسمی مرکب، فقط می‌گوییم که این پدیده‌ها تابع

چنین محدودیت‌هایی هستند، اما اینکه این محدودیت‌ها از کجا ناشی می‌شوند، پرسشی مهم‌تر است (Hawkins 1999: 245). ما در اینجا وارد بحث هاوکینز از این پدیده نمی‌شویم و به طور خلاصه می‌گوییم که به نظر وی، برای تبیین این پدیده، باید از بحث پردازش بهره برد. وقتی پردازش ساده است، می‌توان از شکاف در بندهای موصولی استفاده کرد، اما استفاده از ضمایر تکراری وقتی ضروری است که پردازش سخت باشد.

اما به نظر می‌رسد، علاوه بر تبیین پردازشی، در موصولی‌سازی از جایگاه فاعل، به این دلیل ضمیر تکراری در زبان فارسی به کار نمی‌رود که بسامد آن در مقایسه با موصولی‌سازی از دیگر جایگاه‌ها بالاتر است (RASEKH-MAHAND, ALIZADEH-SAHRAEI & IZADIFAR 2016). بررسی ۷۵۷ بند موصولی از متون نوشتاری و گفتاری در سبک‌های مختلف زبان فارسی نشان می‌دهد بالاترین تعداد موصولی‌سازی از جایگاه فاعل صورت گرفته (۷۸ درصد) و سپس به ترتیب مفعول مستقیم (۱۲ درصد)، مفعول غیرمستقیم و حرف اضافه‌ای (۶ درصد) و حالت اضافی (۴ درصد) قرار دارند؛ یعنی طبق پیش‌بینی سلسله‌مراتب دسترسی، هرچه به پایین سلسله‌مراتب می‌رویم بسامد موصولی‌سازی کم می‌شود (نمودار ۳).



نمودار ۳ - میزان موصولی‌سازی از جایگاه‌های مختلف

به عبارتی، طبق اصل تطابق صورت و بسامد هسپلمت، چون بسامد وقوع موصولی‌سازی از جایگاه فاعل بسیار بالاست، صورت کمتری نیز به کار می‌رود و ضمیر تکراری به کار نمی‌رود. این تبیین می‌تواند، در کنار سایر تبیین‌های نقشی، دلیلی برای به کار رفتن شکاف در بندهای موصولی فاعلی باشد.

۴ نتیجه‌گیری

مواردی که در این مقاله مطرح شد، همگی، برای این بود که نشان دهیم برخی عدم‌تقارن‌ها در دستور زبان را می‌توان بر اساس بسامد تبیین کرد. علاوه بر موارد فوق، رد پای بسامد را در ساخت‌های دیگر نیز می‌توان پیدا کرد و، به نظر نگارنده، بررسی نقش بسامد در شکل‌دهی دستور نیازمند پژوهشی گسترده است. مثلاً از موارد دیگری که ممکن است تبیین بسامدی پاسخگوی آن باشد، کاربرد زمان آینده است. در اکثر زبان‌ها، نشانه زمان آینده از حیث صوری بزرگ‌تر از نشانه زمان حال است؛ مثلاً خواهم رفت در برابر می‌روم. البته می‌روم، بسته به بافت، می‌تواند در معنای زمان آینده نیز باشد (مانند فردا به دانشکده می‌روم). اما منظور کاربرد فعل «خواستن» به عنوان نشانه زمان آینده در مقایسه با نشانه صوری زمان حال است. دلیل این امر می‌تواند بسامد کمتر زمان آینده نسبت به زمان حال باشد.

جدول ۷ - بسامد زمان حال و آینده

آینده	حال	تعداد جملات	فعل
۶۰۴	۴۳۱۲	۴۹۱۶	آمدن
۱۹۴۳	۱۶۸۳۱	۱۸۷۷۴	رفتن

جدول فوق نشان می‌دهد که میزان بسامد افعال در ارجاع به زمان حال بسیار بیشتر از ارجاع به زمان آینده است و این می‌تواند دلیلی باشد بر اینکه در زبان فارسی، مثل بسیاری دیگر از زبان‌ها، نشانه آینده بزرگ‌تر از حال است. بررسی مواردی از این دست می‌تواند نشان دهد چگونه بسامد در شکل‌دهی دستور نقش دارد.

منابع

- اخلاقی، فریار (۱۳۸۹)، «وابسته‌سازی متممی در زبان فارسی امروز»، دستور (ویژه‌نامه نامه فرهنگستان)، ش ۶، ص ۱۰۰-۱۴۹.
- استاجی، اعظم (۱۳۸۸)، «بررسی ممیزهای عدد در زبان فارسی»، زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان، ش ۱، ص ۹۳-۱۰۸.
- ایزدی، الهام (۱۳۹۵)، وابسته‌سازی در زبان فارسی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، رشته زبان‌شناسی، دانشگاه بوعلی سینا، همدان.
- بی‌جن‌خان، محمود و مهدی محسنی (۱۳۹۱)، فرهنگ بسامدی بر اساس پیکره متنی زبان فارسی امروز، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- شریفی مقدم، آزاده (۱۳۸۵)، پژوهشی پیرامون تصویرگونگی در واژگان و عناصر صرفی - نحوی زبان فارسی، رساله دکتری، تهران: دانشگاه علامه طباطبائی.
- دبیرمقدم، محمد (۱۳۸۸)، پژوهش‌های زبان‌شناختی فارسی (مجموعه مقالات)، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- راسخ‌مهند، محمد (۱۳۹۳)، «پیدایش فعل دوگانه در زبان فارسی»، پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی (دانشگاه بوعلی سینا)، ش ۷، ص ۶۷-۹۳.
- رضایی، والی (۱۳۹۳)، «گواه‌نمایی در زبان فارسی امروز»، پژوهش‌های زبانی، ش ۵، ص ۲۱-۴۰.
- نغزگوی کهن، مهرداد (۱۳۸۹)، «افعال معین و نمایش نمود در زبان فارسی»، ادب‌پژوهی، ش ۱۴، ص ۹۳-۱۱۰.
- Aikhenvald, A. (2003), *Studies in Evidentiality*, Amsterdam: John Benjamins.
- Ariel, M. (2008), *Pragmatics and Grammar*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Bybee, J. (2003), Mechanisms of Change in Grammaticization: The Role of Frequency, *Handbook of Historical Linguistics*, R. Janda & B. Joseph (eds.), Oxford: Blackwell, pp. 602-623.
- ~~~~~ (2006), Language Change and Universals, *Linguistic Universals*, R. Mairal & J. Gil (eds.), Cambridge: Cambridge University Press, pp. 179-194.
- ~~~~~ (2007), *Frequency and the Organization of Language*, Oxford: Oxford University Press.
- ~~~~~ (2010), *Language, Usage, and Cognition*, Cambridge: Cambridge University Press.
- ~~~~~ (2011), Usage-Based Theory and Grammaticalization, *The Oxford*

- Handbook of Grammaticalization*, H. NARROG & B. HEINE (eds.), Oxford: Oxford University Press, pp. 69-78.
- ByBEE, J. and P. HOPPER (eds.) (2001), *Frequency and the Emergence of Linguistic Structure*, Amsterdam: John Benjamins.
- ByBEE, J. and S. THOMPSON (1997), Three Frequency Effects in Syntax , *Berkeley Linguistics Society*, 23, pp. 378-388.
- CHOMSKY, N. (1965), *Aspects of the Theory of Syntax*, Cambridge: MIT Press.
- CROFT, W. (2003), *Typology and Universals*, 2nd ed., Cambridge: Cambridge University Press.
- DIESSEL, H. (2007), Frequency Effects in Language Acquisition, Language Use, and Diachronic Change , *New Ideas in Psychology*, 25, pp. 108-127.
- ~~~~ (2016), Frequency and Lexical Specificity: A Critical Review , *Experience Counts: Frequency Effects in Language*, H. BEHRENS & S. PFÄNDER (eds.), Berlin: Mouton de Gruyter.
- Du Bois, John W. (1985), Competing Motivations , *Iconicity in Syntax*, J. HAIMAN (ed.), Amsterdam: John Benjamins, pp. 343-365.
- GIVÓN, T. (1985), Iconicity, Isomorphism and Non-Arbitrary Coding in Syntax , *Iconicity in Syntax*, J. HAIMAN (ed.), pp. 187-219.
- ~~~~ (2001), *Syntax: An Introduction*, 2 vols., Amsterdam & Philadelphia: John Benjamins.
- GOLDBERG, A. E. (2006), *Constructions at Work, The Nature of Generalization in Language*, Oxford: Oxford University Press.
- GREENBERG, J. H. (1966), *Language Universals, With Special Reference to Feature Hierarchies*, The Hague: Mouton.
- HAIMAN, J. (1983), Iconic and Economic Motivation *Language*, 59, pp. 781-819.
- HASPELMATH, M. (2000), Why Can't We Talk to Each Other? [A review article of NEWMAYER, Frederick, J. 1998, *Language Form and Language Function*, Cambridge: MIT Press] , *Lingua*, 110.4, pp. 235-255.
- ~~~~ (2008a), Creating Economical Morphosyntactic Patterns in Language Change *Language Universals and Language Change*, J. Good (ed.), Oxford: Oxford, University Press, pp. 185-214.
- ~~~~ (2008b), Frequency vs. Iconicity in Explaining Grammatical Asymmetries , *Cognitive Linguistics*, 19, pp. 1-33.
- ~~~~ (2008c), A Frequentist Explanation of Some Universals of Reflexive Marking *Linguistic Discovery*, 6 (1), pp. 40-63.
- ~~~~ (2013), On the Cross-Linguistic Distribution of Same-Subject and Different-Subject Want Complements: Economic vs. Iconic Motivation , *SKY Journal of Linguistics*, 26, pp. 41-69.

- HASPELMATH, M. and A. KARJUS (2017), Explaining Asymmetries in Number Marking: Singulatives, Pluratives and Usage Frequency , *Linguistics*, 55 (6), pp. 1213-1235.
- HAWKINS, J. A. (1994), *A Performance Theory of Order and Constituency* (Cambridge Studies in Linguistics 73), Cambridge: Cambridge University Press.
- ~~~~ (1999), Processing Complexity and Filler-Gap Dependencies across Grammars , *Language*, 75 (2), pp. 244-285.
- ~~~~ (2004), *Efficiency and Complexity in Grammars*, Oxford: Oxford University Press.
- ~~~~ (2014), *Cross-Linguistic Variation and Efficiency*, Oxford: Oxford University Press.
- HOPPER, P.J. (1987), Emergent Grammar , *Berkeley Linguistics Society*, 13, pp. 139-157.
- HOPPER P. J. and E. C. TRAUQOTT (2003), *Grammaticalization*, 2nd ed., Cambridge: Cambridge University Press.
- KEENAN, E. and B. COMRIÉ (1977), Noun Phrase Accessibility and Universal Grammar , *Linguistic Inquiry*, 8 (1), pp. 63-89.
- NEUMEYER, F. J. (1998), *Language Form and Language Function*, Cambridge, Mass. & London: MIT Press.
- ~~~~ (2003), Grammar is Grammar and Usage is Usage , *Language*, 79, pp. 682-707.
- RASEKH-MAHAND, M., M. ALIZADEH-SAHRAEI and R. IZADIFAR (2016), A Corpus-Based Analysis of Extraposition of Relative Clauses in Persian , *Ampersand*, 3, pp. 21-31.
- STASSEN, L. (1997), *Intransitive Predication*, Oxford: Oxford University Press.
- THOMPSON, S. A. and P. HOPPER (2001), Transitivity, Clause Structure, and Argument Structure: Evidence from Conversation , J. BYBEE & P. HOPPER (eds.), *Frequency and the Emergence of Linguistic Structure*, Amsterdam: John Benjamins, pp. 27-60.
- TOMASELLO, M. (2003), *Constructing a Language: A Usage-Based Theory of First Language Acquisition*, Cambridge: Harvard University Press.
- TRAUQOTT, E. C. and B. HEINE (eds.) (1991), *Approaches to Grammaticalization*, vol. 1, Amsterdam: John Benjamins.
- ZIPF, GEORGE K. (1935), *The Psycho-Biology of Language*, Boston: Houghton Mifflin.



پروفیسر شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی